

باید اکبر گنجی ساخت

مسعود بهنود

<http://behnoudonline.com>

در روزی که به نام خبرنگار نام گذاری شده است و نگاه ها کمی به حرفه ای است که از پردرسترین حرفه هاست در همه جای جهان، می توان قصیده های پرشور در وصف قبیله قلم ساخت و حماسه ها پرداخت از نام کسانی که جان و سلامت و راحت خود در راه قلم نهاده اند.

چون سخن از وطن ماست می توان بار دیگر آن تومار را بیرون کشید از میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل تا زهرا کاظمی خیل کشتگان بر سر قلم را نشانی داد و قلم را بر آنان گریاند. می توان به چهارده روایت دشنام های تازه به حکومتگرانی داد که شش سالی است کاری کرده اند که نامشان در صدر دشمنان آزادی قلم در جهان جا گرفته است و از این جهت از کشورهای فقیر و بی فرهنگ آفریقائی هم بدتر نمایش داده می شویم، پس هر چه بنویسم و هر چقدر تند و آتشین علیه کسانی که این وضع را در ایران به وجود آورده اند، کسی خرده نمی تواند گرفت. آری می توان کتاب ها نوشت که همه خوانده می شوند در باب مظلومی اهل قلم و بی مروتی اهل قدرت در وطنمان. اما آیا حالا که این گونه گفته ها و نوشته ها از حد هم گذشته فایدتی بر آن مترتب هست، می پرسیم از خود. پس روایت تازه ای را که درباره وضعیت اهل قلم در ایران هم امروز نوشته ام کنار می گذارم و نغمه ای دیگر ساز می کنم. می خواهیم اثبات کنیم به همه آن ها که به دلیلی به ایران فکر می کنند - چه آن ها که در حکومتند و چه آن ها در سر سودای آن دارند - که اگر کسی مانند اکبر گنجی نداشتیم باید می ساختیمش. آن قدر به صلاحمان بود که از سلاح اتمی هم بیشتر قدرت بازدارندگی داشت.

می توانستم و شاید برایتان جالب تر می بود اگر مثال را می بردم به عراق و بازمی گفتم از روزنامه ای که دیروز در آن کشور منتشر شد و برای نخستین بار پس از سالیان باسوادان ورقه چاپی و علنی دیدند که که بر صفحه اول آن جز عکس صدام تصویر دیگری بود و جز مدح صدام مقاله ای دیگر داشت و جز خبر از صدام و دولت و اطراف وی خبرهای دیگر در آن بود، پس از 24 سال. می توانستم برایتان از واکنش عراقی ها نسبت به این روزنامه بنویسم ولی بگذارید مثال را آسانتر کنم.

فرض کنید در سال 55 هستیم. شاه جز بیماری خود هیچ موجبی برای نگرانی ندارد. بالارفتن قیمت نفت یک باره کشور را در موقعیتی قرار داده که همه سال ها آرزوی آن را داشتند، همه جهان آماده سرمایه گذاری در ایران هستند، گزارش دفتر مخصوص نشان می دهد که سی رهبر جهان در صف انتظارند برای سفر به ایران و منتظر تعیین تاریخی از سوی شاه و در عین حال 13 کشور در نوبتند برای پذیرائی از رهبری که همه جهان می داند که همه کاره ایران اوست و جز او کسی را قدرتی نیست و باقی همه وزن شعرند و نظرشان وقتی اعتبار دارد که شاه تائید کند. با خرید بهترین تجهیزات نظامی، ایران نه فقط ژاندارم خلیج فارس و قدرت منطقه که می نویسد بزرگ ترین قدرت غیر اتمی جهان است، در همان حال دستیابی به صنایع هسته ای هم دارد به سرعت و بی مدعی پیش می رود و صدها دانشجو و متخصص ایرانی در بهترین دانشگاه های جهان دارند آماده می شوند که این صنعت و صنایع نو دیگر را بر پای خود در سال های نزدیک بر پا دارند. دانشجویان ایرانی در دانشگاه های معتبر جهان که تعدادشان به حدود دویست هزار در جهان می رسد از مرفه ترین دانشجویانند در هر کجا هستند و بورس های سخاوت مندانه از برکت اضافه درآمد نفت منتظر آن هاست گرچه بیش ترشان رغبتی به آن نشان نمی دهند، کار به جایی رسیده که مخارج بلیت هواپیما و اندکی پول برای خریدن سوغات هم به آن ها داده می شود که تابستان ها سفری به خانه کنند و علقه شان بیدار بماند. آن ها وقت برگشتن و یا سرزدن به وطن سوار بر هواپیمای جمبوجت ایران ایر می شوند که شماره پرواز جذاب 007 بر خود دارد و از نیویورک به تهران می رود در حالی که می توانند با تخفیفی مخصوص سوار کنکور شوند و به جای تهران به کیش بروند و جزیره توریستی در حال ساخت را هم ببینند و بعد به خانه بروند. دلار با سوبسید دولت فقط 70 ریال است

و با آن هزاران تن هر سال به تفرج به پایتخت های اروپا می روند با پرداخت پانزده هزار تومان آن هم به صورت قسطی. کار در تهران و اگر کسی رضایت به زندگی در شهرستان ها بدهد که چه بهتر فراوان است. اتومبیل های داخلی و خارجی فراوان در شهر هست و می توان قسطی خرید و پیکان که قرار است روزی هر ایرانی یکی داشته باشد وقتی گران شده به پنجاه هزار تومان رسیده است. خانه خریدن محال نیست چرا که گران شده و در شیراز به آپارتمانی صد هزار تومان رسیده و در شهرهای دور ارزان ترست. دولت چنان پشت کارگرا ایستاده که کارفرمایان از دستش به فغانند. طبقه متوسط شهری که می گویند تعیین کننده تر طبقه در مجادلات سیاسی است از نظر اقتصادی درد چندانی ندارد. در عین حال اعتبار حکومت چندان است که همه بانک های دنیا برای دادن وام و اعتبار به ایران منتظر خطی هستند، آن جا که به مردم مربوط می شود بیش تر اروپا از ایرانی ها ویزا نمی خواهند. جهان دوقطبی است و ایران در کنار شوروی یعنی یکی از این قطب قرار دارد ولی شصت هزار مستشار نظامی آمریکائی حقوق می گیرند و حکومت را محافظت می کنند در مقابل سودهای خطرناک احتمالی همسایه قدرتمند شمالی و شاه روابط ایران را چنان به واشنگتن دوخته که مسکو نه که خیال های خام از سر به در کرده که با شرایط سهل ذوب آهن داده و پذیرفته که مرزهایش با ایران سیاسی بماند و اقتصادی نباشد، پذیرفته تا به این بازار وارد شود. گردش پولی چنان است که به روستاها هم چیزی در نهایت می رسد گرچه آن ها بیش تر می پسندند که درآمد خود را صرف رفتن به مشهد و کربلا و زیارت کنند و گاه فرشی بخرند و هنوز به اهمیت سرمایه گذاری های مفید و هزینه کردن برای افزودن بر میزان تولید و تحصیل فرزندان خود نرسیده اند و جوانان روستائی همه امکانات و سوبسیدها را ندیده می گیرند و خود را برای بلیت فروشی و کارگری ساده هم شده به تهران می رسانند که همه امکانات تفریحی در این جا مستقر هست. از دید جوانان روستائی تهران جانی است که در آن عشق هست و سینمای فردین و شهرنو و بار و کاباره شب های تهران. پس به رغبت زندگی در حلی خانه های اطراف تهران را به باغ روستا و هوای خوش آن ترجیح می دهند.

تا به جزئیات نرفته باشیم دو رقم دیگر هم بگوئیم. در سال 1978 که می شود سال 56 ایران از نظر اقتصادی کمی از کره جنوبی پائین تر و اندکی از ترکیه بهتر بود. این وضعیتی است که برای حکومتگران امروز ایران به خیالی دور می ماند چرا که بر اساس آمار اگر به همین سرعت فعلی راه بسپریم و همه چیز مطابق برنامه پیش برود و چیزی مانع کار نشود سی و دو سال دیگر به امروز کره و دوازده سال دیگر به امروز ترکیه خواهیم رسید - هم از نظر تولید ناخالص ملی و هم درآمد سرانه. در همین 24 ساله چند کشور مسلمان و خاوری مانند مالزی، دویی با سرعتی مانند آن روز ایران به درآمدی سی برابر - سیصد در صد رشد - و پیشرفتی خیره کننده رسیده اند و اگر کره و ترکیه را هم به این ها بیفزائیم با مجموعه ای روبرو هستیم که همه نفت یعنی ثروتی خداداد ندارند و پیشرفشان موقوف بوده است به مدیریتشان و به کاری که کرده اند.

در چنان زمانی در عالم واقع شهبانو را غم این بود که چرا ترانه هائی که توسط خوانندگان محبوب و پرطرفدار خوانده می شود همه غمگانه است و شعرهائی که نامداران ادب می سرایند همه تلخ و سیاه و زمستانی است و کسی از بهار و عشق سپیدی نمی گوید. ملکه به هنرمندان و اهل ادب اگر نه مستقیم، به واسطه مربوط بود و این را پرسید از آن ها. جواب ساده ای که گوگوش داده بود این بود که مردم ترانه های شاد و تند را نمی خواهند، من می خوانم ولی بر سر زبان ها نمی افتد. در حالی که جوانان ترانه های شاد و تند غربی را می خواستند و در تاریخخانه بارها و دیسکوتک ها به ترنم بود ولی وقتی به ترانه های خودی می رسید جامعه جز غم و حکایت سکوت و روایت شکست نمی خواست و شاعری هم در دلش نبود چنین هوایی. شاه سابق خود روزگاری از یکی از فیلمسازان پرسید چرا در هر فیلم دست فروش بدبختی را نشان می دهی که نیمه شب زمستان دارد سیگار می فروشد مثلا و کادیلاک که در آن بی خبران سوارند می ایستد و سواران آن از سوز سرما حاضر نیستند از ماشین پیاده شوند و جوانک دستفروش باید دست ها را از بخاری زیرپایش جدا کند و پای سرمازده روی برف بگذارد و به آن بی خبران سیگار بفروشد. شاه پرسیده بود چرا پیشرفت ها در فیلم هایتان منعکس نیست، همه اش از غارهای جنوب شهر حکایت می کنید و از فقیران. مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر در همان زمان به فرمان شاه بخشنامه کرده بود که صحنه های تند فقر از فیلم ها حذف شود. و این دو واکنش خود نشان می دهد که دستگاه شاه متوجه شده بود که جامعه غمگین است و دلیلی برای این غمگینی نمی یافت. آمار حکایتی دیگر می گفت اما مردم تصویری دیگر در ذهن داشتند. رادیو و تلویزیون و روزنامه ها مدام از پیشرفت ها و دلایلی برای شادمانی و غرور می گفتند و می نوشتند اما جامعه انگار به انگار. بی اعتنا نگاه می کرد و در آرزوی آن بود که جرعه ای بزند و حکومت به سرنوشتی دچار شود که در بهمن 57 شد. اکثریتی از آن سی میلیون نفر

که در آن روزگاران در ایران و ایرانی بودند امروز گاه از خود می پرسند چرا در آن روزگاران ناشکری کردیم. چنان که ما از نسل قبل از خود می شنیدیم که گاه از پیشرفت های دوران رضا شاه می گفتند که دانشگاه ساخت و شهرها آباد کرد و راه ها پدید آورد و از همه مهم تر امنیت در کشور برقرار کرد و دانشجویها برای تحصیل به خارج فرستاد آن هم بر اساس انتخاب آزاد و شایسته و نه طبقه و ایدئولوژی و در همان حال از خود می پرسیدند چرا در شهریور 20 وقتی که به یورش نیروهای خارجی رضا شاه استعفا داد و رفت کسی برای او اشکی نریخت و همه چنان شادمانی کردند. این سؤال را شاه هم گاهی از خود و از اطرافیانش می پرسید و می گفت این همه کار را پدرم در پانزده سال کرد، فقط پانزده سال با امکانات آن زمان و پول نفتی که نبود و جامعه ای به شدت عقب افتاده، امروز دریافته ایم که زمانی است بسیار کوتاه و باید بسیار کارآمد باشد حکومت تا به این جا برسد. شاه آخرین در اثر تکرار این سؤال، در یک پاسخ قفل کرده بود. ملت ایران حق ناشناس است. این را به روزگار قدرت خود درباره مردم و پدرش می گفت ولی بعد از سقوط حکومتش درباره خود هم به کار برد.

حال حکایت را از عالم واقع جدا کنیم و به تخیل میدان دهیم تا بلکه ما را به جایی ببرد. فرض کنیم یکی از ما با اطلاعات امروزی مان در آن زمان در برابر شاه ایستاده و به او توصیه ای می کند برای گریز از سرنوشت مقدر. باورم این است که به او نخواهد گفت اسلحه نخر چون حکایت جنگ عراق را می داند که نداشتن امکانات نظامی چه بر سر هزاران جوان ما در جبهه های جنگ آورد. به او نخواهد گفت با آمریکا متحد نباش چون با اطلاع امروز خود می داند که خطر تبدیل شدن به افغانستان وجود داشت، در مورد طرح های اقتصادی هم به او توصیه نخواهد کرد که از ادامه آن دست بردارد چون می داند که همین تکنوکرات های انقلابی امروز هم در آرزوی رسیدن به همان رشد اقتصادی هستند. به او نخواهد گفت در پی کسب قدرت در منطقه و خلیج فارس نباش چون این همان چیزی است که امروز می خواهیم. حتی به باورم به او نخواهد گفت سازمانی برای حفظ امنیت و جمع آوری اطلاعات نداشته باش چون الان دیگر همه فهمیده اند که هیچ کشور دنیا بدون چنین سازمانی نیست. به باور من آن شخصیت خیالی که با داشتن تجربه امروز با شاه آن روز گفتگو می کند اول مقدمه ای می آورد در باب آن که تصویر عمومی الزاما آنی نیست که در آمار می آید و واقعیت هم ممکن است داشته باشد، بلکه تصویر عمومی آنست که در ذهن مردم به وجود می آید و از جای دیگری تغذیه می کند. و همان تصویر عمومی است که ارزش دارد چرا که در روز روز مردم با آن تصویر به خیابان ها می آیند و از حکومتی دفاع می کنند و یا به حمله به آن می پردازند. پس باید تصویر عمومی را بها داد. شخصیت خیالی ما به شاه می گوید تو اگر دو زندانی سیاسی داشته باشی مهم نیست وقتی دو نفر تو به صد هزار می رسد در تصویر عمومی، در زندانت سه نفر کشته می شوند این مهم نیست و مهم آن است که در تصویر عمومی سه هزار است و حتی هر کس خودکشی کند هم به حساب تو نوشته می شود. در حساب بانکی ات صد هزار دلار نهاده ای در حالتی، این رقم شانزده میلیارد می تواند شد و این شانزده میلیارد جامعه را به خشم می آورد نه آن صد هزار. تو خود از فعالیت های تجاری خواهر و برادرت نگران و ناراضی هستی و کاری نمی توانی کرد این مهم نیست در تصویر عمومی همه کارهای آنان به حساب نوشته می شود سهل است همه بدکاری های هر کس دیگر هم اگر نصیری خانه می سازد و اگر فلان سرمایه دار قمارکلان می کند. همه جا را از تصویر و مجسمه خود پر می کنی بکن، در تصویرخانه دل مردم تصویری از تو نیست و تازه اگر دستشان برسد چشم تصویرت را در کلاس های درس و اسکناس ها در می آورند. و در این حال هر چه کنی بی اعتنا نگاهت می کنند و گاه که لازم ببینند تعظیمی هم نثارت می کنند ولی در همان حال در دل منتظر لحظه موعود هستند.

گفتگوی این موجود خیالی خیلی که جلو برود شاه می گوید من که همین را گفتم ملت ایران حق ناشناس است ولی موجود خیالی به هزار روایت و سند برایش می گوید همه مردم دنیا چنین هستند و ملت ایران استثنائی نیست. و این تصویر عمومی است که سرنوشت جوامع را تعیین می کند.

در این موقع است که شاه به آن جا می رسد که باید و می پرسد این تصویر عمومی چطور شکل می گیرد. موجود مشفق خیالی و فرضی ما می گوید و می گوید خلاصه آن جسارت می کند به گفتن این واقعیت که چاره دردمان کمی آزادی است. شاه نگاهی به دور و بر می کند تا کسی نشنود و آن وقت می گوید. من هم از خدا می خواستم که ایران مثل سویس باشد ولی مردم ما که سویسی نیستند با آزادی خود تخریب می کنند فرهنگ آزادی ندارند. در دوازده سال اول سلطنتمان آزادی بود دیدید روزنامه ها چه کردند و احزاب چه کردند و بالاخره مصدق داشت با مملکت چه می کرد.

تازه بعدش هم آزادی بود و ما فقط حزب توده را منحل کردیم که الت دست بیگانه و خطرناک بودند بقیه احزاب بودند و انتخابات هم بود اما دیدید مجلس چه کرد و مدام دعوا بود در کشور، تا آخرش به این جا رسیدیم که برای پیشرفت و بیرون آمدن از عقب افتادگی باید مجلس را بی اختیار کرد، احزاب را بست و برای ایجاد آرامش و کار روزنامه ها را تحت کنترل در آورد تا کاری ممکن شود.

موجود خیالی می گوید به فرض درست بودن تفسیری که از تاریخ معاصر می دهی و به فرض آن که هیچ دخالتی از خانواده ات و خارجی ها و هواداران استبداد در این بازی نشده باشد باز هم نظرم همان است بدون آن آزادی تصویر عمومی دیگری در ذهن مردم به وجود می آید که هر آن چه رشته ای پنبه می شود، کدام بهتر است کمی دیرتر ولی محکم تر و پیوسته تر یا این بازگشت های غم انگیز گاه به گاهی به عقب و تکرار تجربه های گذشته.

شاه می پرسد تصویر عمومی را چه می سازد، موجود خیالی جواب می دهد تصویر در یک حالت از میان گردش آزاد اطلاعات ساخته می شود و در حالتی دیگر از جمع شدن هر شایعه و خبر که از آن بدتر نیست. خبر یا در دسترس است و یا صید می شود از هر جا. و این موضوعی است که نه شاه که هیچ حکومتگری در نمی یابد به سادگی مگر با اطلاعات تاریخی و علمی بسیار درباره جامعه شناسی اطلاعات. تا این ها نداند نمی داند که تصویر عمومی از تصویرهایی که حکومت ها از خود می سازند و گاه هر ساعت در چشم مردم فرو می کنند پدید نمی آید و از اجزائی حاصل می شود که مردم خود به دست می آورند. به روزگاران دور مردم برای به دست آوردن خبر آن که در زندان شاه با مخالفان چه می کنند بسیار در زحمت بودند و گاه خیلی دیر و به تصادف آن را به دست می آوردند ولی امروز نه که زحمتی ندارد که خبر بر سرشان می ریزد و در حالی که دستگاه تبلیغاتی حکومتی کنترل شده و سانسوری است مردم چتری بر سر می گیرند که فقط از باران اخبار منابع داخلی خیس نشوند و در همان حال لخت و بی حفاظ به زیر باران اخباری می روند که از دورها می آید.

باری کوتاه کنم. موجود خیالی چندان که گفت و گفت کار به آن جا می رسد که شاه می گوید باید سانسور و فشار را برداشت و گذاشت روزنامه ها هر چه می خواهند بنویسند، هر چه می خواهند. از فردایش مدام ماموران او می آیند به شکایت که قربان آن روزنامه این نوشته و این خطر را به منافع عمومی وارد آورده و شاه می گوید باشد بهتر است تا آن که تصویر عمومی حکومت از دست برود. مسوول امنیتی می رسد که قربان در دانشگاه ها شلوغ کرده اند و در و پنجره می شکنند و دو سه تن هستند که همه را تحریک می کنند و استادان می گوید دیگر کمتر کسی درس می خواند، شاه که پاسخ را قبلا آماده کرده می گوید گیرم عده ای از درس خواندن باز می مانند بهتر است از ... کم کمک خبر می رسد که هیچ مدیر بانکی جرات ندارد کاری خلاف قانون کند، هیچ ماموری توان آن را در خود نمی بیند که دست متهمی را بیچاند، هیچ مامور نیروی انتظامی نمی تواند قدرت بنمایاند، در بعضی مواقع این سست شدن ها باعث می شود که بدکاران جری شوند، خبر خوبی نیست ولی شاه می گوید بهتر است از آن که ...

حال اگر در این فضای خیالی مشفقان رسیدند، فرض است فرضی محال، که آن ها خبر بدی دادند که کسی حاضر به افشاگری و نور انداختن به تاریکخانه ها نیست و بعضی ها روش هائی کشف کرده اند که در پنهان آن کنند که نباید و کسی هم نیست که مجشان را بگیرد. برای شاه که استدلال موجود خیالی ما را پذیرفته خبر بدی است. در این موقع است که شاه و یا هر کس در مقام حکومت است به فکر فرو می رود و خطر را در می یابد و می گوید بروید و بگردید اکبر گنجی پیدا کنید. ماموران به تعجب می گویند چرا قربان. می گوید چون تصویر عمومی ما با اوست که همان می شود که هستیم، ما که معصوم نیستیم و احتمال خطا در ما هست کاش مردم ما را همان ببینند که هستیم و ما را در همین مقام باور کنند، تاریخ می گوید مردم وقتی باورمان کنند آن قدر بخشنده اند و نجیب که شب گرسنه می خوانند و دم بر نمی آورند و ما به گناهی که آن را نپوشانده ایم خواهند بخشید، آن دم خطرناک است که تصویر عمومی چنان شکل گیرد که حکومت با انبوهی از گناهان کرده و ناکرده رها شود در میان مردمی که بی اعتنا می گذرند اما راهشان به سوی خیابان انقلاب است. وحشتناک آن لحظه ای است که من بگویم صدای انقلابتان را شنیدم و خیال اصلاح دارم و واقعا داشته باشم اما تصویر عمومی مجال باور به مردم ندهد.

هیچ حکومتی را سر آن نیست که جامعه را به عقب ببرد، بدترین و بدنام ترین حکومت ها در پی ایجاد خوش بختی و بهشت برای مردمان خود بوده اند، سياهکارترین دیکتاتورها در آرزوی آن است که محبوب جمع باشد و تاریخ از او به بزرگی یاد کند و بازماندگانش با گردن های فراز او را نام برند. سهل است همه حکومتگران دبه دنبال آنند که از تبعیض و بدکاری و فساد دستگاهشان جلوگیری کنند و مردم را راضی و خوش حال ببینند، اما برخلاف آن که از دور به نظر می رسد حکومتگران و صاحبان قدرت هم آدمی هستند با همه ضعف های آدمی. چنان نیستند که در قاب های بزرگ نمایش داده می شوند؛ مانند همه از عظمت و حقارت توأمند، آدمی موجودی پیچیده است به ویژه وقتی در سرزمینی خشک و کویری زاده شود و در چنان سرزمینی به قدرت دست یابد. مهلکه ای است اتاق قدرت وقتی که آدمی برای خود رسالت ها قائل شود و از در و دیوار از بامدادان که چشم می گشاید برایش پیام برسد که تاریخ در انتظار تست و سرنوشت قومی و آرمانی در کف تو.

معتقدم اگر عقربه های زمان را برای هر صاحب قدرتی به عقب ببریم و تجربه ها را در مقابلش بگذاریم در صدد بر خواهد آمد یکی اکبر گنجی دست و پا کند. گنجی را برابرنهاد آزادی بیان می گیرم و این را به روزگاری می نویسم که به خاطر می آورم که دارد چهار سال می شود از زمانی که ما با هم به زندان در افتادیم و ما یکی یکی به در آمدیم و گنجی از همه ما راسخ تر بود، به خشم و بی خبری آن ها که در قدرتند هنوز در آن مغاک است. من یکی از خود بگویم که سیزده ماه است مجبور شده ام برای نگاه داشتن آزادی از خانه دور باشم و او در همه این زمان های بی بازگشت در آن سوراخ مانده گرچه می خواند و دارد باز هم خود را می سازد و نمی تواند اندیشه اش را زندانی کنند اما برای من که دیروز شنیدم او را نهانی از زندان اوین به بیمارستان برده اند و آن بیماری که دیده بودم گاه برای روزها او را در رختخواب می انداخت خس خس کنان دوباره عود کرده است و متأسفم که کسی در این میان به در نمی آید که به آن ها می توانند با برداشتن گوشی تلفن آزادش کنند بگویند که از نبودن امثال گنجی جامعه ضرر می کند اما به نسبت حکومت بیش تر زیان می بینند و آن ها که در قدرتند و چشم به قضاوت تاریخ دوخته اند.

آن موجود خیالی که تجسم کردم به گفتگو با شاه موفق آمده است اگر مجال داشته باشد برای او می گوید که جوامع بشری برخلاف تصور حکومتگران شرقی چنان با هم متفاوت نیستند که امری برای گروهی بسیار خوب و برای گروه دیگری بسیار بد باشد، همانندند و سرانجام در این دنیا که می بینیم به همین زودی زندگیشان هم شبیه به هم خواهد شد، هم از این رو تجربه های همه جوامع با اندک تصرفی به کار جوامع دیگر هم می آید. و بزرگ ترین دستاورد بشر که پیشرفتش را آسان کرد و به معجزه ای از تاریکی قرونش بیرون کشید مجادله ای بود که با قدرت کرد و راه هائی که به دست آورد تا تصویر عمومی را با تصویر واقعی یکی کند، زبان عام را با زبان اهل قدرت آشتی دهد و برای این هم دو کار کرد. اول آزادی بیان بود که پذیرفت به همه هزینه های آن تن دهد ولی از آن پاسداری کند. دیگری رسیدن به این تکنیک بود که برای جلوگیری از فساد ذهنی که محتمل هر صاحب قدرتی هست، جا به جایی و تغییر مدام را وارد در قوانین خدشه ناپذیر خود کرد.

این هر دو کار پذیرفتنش سخت بود و آسان نبود، آزادی بیان حکومت را دشوار کرد، جامعه را گاه به سختی انداخت اما فایده اش چندان بود که دانستند از آن گریزی نیست، مانع شدن از ماسیدن کسی بر اریکه قدرت هم آسان نبود. اما بشر حکایت شنو عبرت پذیر چون به تاریخ خونبار خود نظر کرد دید از ماندگاری قدرتمندان بر سر قدرت چه آسیب ها دیده است. هنوز هم می بینیم که سلطنت های موروثی و تمام عمر هست، اما در هر جا که دموکراسی هست این مادام العمر را قدرت نیست و بلکه مظهر مانده است مظهر تداوم و با این همه قدیم ترین و به ظاهر محکم ترین نشان که سلطنت در بریتانیا باشد خود می داند که اگر روزگاری فایده بخشی اش زیر سؤال رود و تصویر عمومی را از دست دهد دیر نمی ماند، اما هنوز برای مردمانش فایده بخش است که می پذیرندش.

شاه سابق ایران به روزگاری که درآمد نفت او را به هر آرزو که داشت رسانده بود غرورش به آن جا برد که گفت سلطنت خود را از سلطنت انگلستان هم محکم تر می بیند این سخن که امروز می دانیم چقدر مضحک است در روزگار خود هیچ یک از همراهان و علاقه مندان وفادار او را وادار نکرد که خطر کند و خنده داریش را به او باز گویند. گذاشتند در غفلت بماند و بمیرد. همچنان همین است.

نادیده گرفتن چیزی به عنوان تصویر عمومی و آشنا نبودن با آن کار تمام قدرتمندان است که از اریکه به زیر آمدند. آخرین آن ها صدام که تجربه اش بر اساسی دیگر بود که اگر آن موجود فرضی امکان یابد که به رهبران و قدرتمندان امروزی ایران گفتگو کند باید این نکته را هم فروگذار نکند که در ماجرای عراق تجربه دیگری هم شد. آمریکا و متحدانش در راس آن ها دولت تونی بلر موفق شدند به یاری امکانات گسترده دنیای رسانه ها تصویر عمومی حکومت صدام را چنان شکل دهد که در جاهائی با واقعیت تطبیق نداشت و با همان تصویر کار خود کردند. این زمانی بود که دیدند تصویر عمومی مردم عراق که از صدام موجودی خونخوار و ترسناک می بیند برای رای دهندگان آمریکائی و اروپائی آن قدر خطرناک نیست که اذن آن دهند که به آن جا لشکر کشیده شود، این ها در اوایل دهه نود با حمله به عراق و سست کردن پایه های قدرت و هیبت صدام منتظر بودند که مردم کار را تمام کنند و هزینه ساقط کردن حکومت را بپذیرند، اما صدام در سال ها چنان خشونت کرده بود و در مردم چنان وحشتی انداخته بود که با همه سستی که بعد از ماجرای حمله به کویت در کار حکومت او ایجاد کردند با شورشی بنیان کن مواجه نشد و ماند. پس آمریکائی ها طرح دیگری آوردند و با دستکاری در تصویر عمومی مردم جهان کار را تمام کردند.

در تجربه عراق هم ثابت شد و بیش تر که اگر در آن جا اکبر گنجی، یعنی آزادی بیان بود جا انداختن چنان تصویری از آن جامعه در ذهن جهانیان که بتوان بر اساسش حمله نظامی کرد ممکن نبود. ساده بگویم جامعه را صدام بی روزنامه و با رادیو و تلویزیون تحت کنترل نگاه داشت که مثلاً بدکاری های عدی پسرش و خشونت های دستگاه های تحت نظارت قصی پسر دیگرش پنهان بماند، عجباً در تصویر عمومی مردم عراق و جهان آن دو صدها برابر واقعیت بدکاره و خشن شناخته شدند. چه زحمت عیبی چون اگر نبود به احتمال زیاد الان قصی و عدی زنده بودند و تنها کسانی نبودند که عکس جنازه هاشان چنین در جهان رایج و تکرار شود.

روز خبرنگاران و در حقیقت روز یاد آوردن از کاری است که آزادی بیان و اطلاع رسانی با جوامع بشری می کند و مقامی که در ساختن تصویرهای واقعی دارد. اگر راست می گویند کسانی که از تندسازی نومحافظه کاران دنیای سرمایه داری نگرانند و رسالتی در خود می بینند برای حفظ جوامع از ترفندهای اینان باید به هر سازکاری در اندیشه آن باشند که تصویر عمومی خود را اصلاح کنند و ننازند به وافاداران خود که وقتی مردم از چهارراه حافظ گذر کردند رسیدنشان به میدان انقلاب زمان زیادی نمی برد. این راه در سال 57 به شوری که تصویر عمومی از حکومت شاه در پاها ایجاد کرده بود سریع و بدیع طی شد. گفتم چهار راه حافظ به خاطر رسیدن از لسان العیب مدد گرفتن.

بر آستان جانان گر سر توان نهادن

گلباتگ سربلندی بر آسمان توان زد

قد خمیده ما سهلت نماید اول

بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد

شد رهن سلامت زلف تو وین عجب نیست

گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

حافظ به حق قران کز شید و زرق باز آی

باشد که گوی عیشی در این جهان توان زد